

# دفترچه یادداشت قرمز

نویسنده: آنتوان لورین

مترجم: شکیبا محب علی



هیرمند

تا کسی او را نبش بولوار، تقریباً پنجاه متری خانه‌اش پیاده کرد. خیابان از نور نارنجی رنگ چراغ‌هایی که به ساختمان‌ها می‌تابیدند روشن بود. با این حال مضطرب بود؛ مثل شب‌هایی که دیروقت به خانه برمی‌گشت. پشت سرش را نگاه کرد، اما کسی نبود. نور هتل رویه‌رو، بخشی از پیاده‌رو را روشن کرده بود، درست بین دو درختچه‌ی گلدانی که دو طرف در ورودی قرار داشتند. جلوی در خانه ایستاد، زیپ کیفش را باز کرد، تا کلیدهایش را پیدا کند. بعد همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد...

ناگهان دستی آمد و بند کیفش را گرفت، دستی که معلوم نبود به یکباره از کجا آمد. دست مردی با موهای تیره که کت چرمی به تن داشت. در کسری از ثانیه رگ‌هایش از ترس آکنده شد و سیلی از ترس را در قلبش فرو ریخت.

ناخودآگاه کیفش را چسبید. مرد کیف را بیشتر کشید و وقتی دید او مقاومت می‌کند، دستش را روی صورت او گذاشت و به عقب، سمت چارچوب فلزی در هل داد.

زن غرق در بهت، تلو تلو خورد؛ ستاره‌های درخشان آسمان را مثل کرم‌های شب‌تابی می‌دید که بال‌بال می‌زنند. دردی قفسه‌ی سینه‌اش را فرا گرفت و کیف را رها کرد. مرد لبخندی زد، بند کیف در هوا تاب خورد و مرد گریخت.